

وی درباره گزارش برخی شهروندان که پیام‌های جعلی مبنی بر ثبت‌نام دانش‌آموزان در سامانه «سیدا» برای‌شان ارسال شده است، اظهار کرد: همه دستگاه‌های اجرایی از جمله وزارت آموزش و پرورش درباره طرح‌ها و اقدامات اجرایی خود از طریق رسانه‌های جمعی اطلاع‌رسانی می‌کنند و با توجه به این‌که هنوز سال تحصیلی تمام نشده که وزارت آموزش و پرورش بخواهد فراخوان ثبت‌نام از دانش‌آموزان ارسال کند، چنین پیام‌هایی به‌طور قطع از سوی مجرمان سایبری انجام می‌شود.

سرهنگ پاشایی خاطرنشان کرد: سامانه سیدا یک سامانه داخلی متعلق به وزارت آموزش و پرورش است که کاربران عمومی از جمله والدین و دانش‌آموزان امکان دسترسی به آن ندارند و به‌طور حتم مجرمان سایبری با استفاده از این عناوین قصد فریب مردم را دارند.

ترفند مجرمان سایبری «شاد»

معاون فرهنگی، اجتماعی پلیس فتا با بیان این‌که مجرمان سایبری از هر پیام‌رسانی اعم از داخلی یا خارجی برای کلاهبرداری استفاده می‌کنند، به هموطنان هشدار داد که فریب پیام‌های جعلی ارسالی از طریق شبکه‌های داخلی با عناوینی چون ثبت‌نام در مدارس را نخورند. سرهنگ رامین پاشایی درباره پیام‌هایی که مجرمان سایبری در شبکه‌های اجتماعی داخلی برای کاربران ارسال می‌کنند، اظهار کرد: این مجرمان از هر روزنه‌ای مترصد فرصت هستند تا به حساب‌های بانکی شهروندان دسترسی پیدا کنند.

رودرو

تشر

۲ | ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم
چهارشنبه ۲۹ فروردین ۱۴۰۳ | شماره ۱۰۵۶

رودرویی دختر جوانی که در دام
خواستگار شیاد گرفتار شد

باخت‌زندگی تاوان یک اعتماد



مژده مظهري

تبریز

قیافه دختر جوان شکسته‌تر از سنش به نظر می‌رسد. فقط گریه می‌کند و وقتی با او شروع به صحبت می‌کنم، متوجه من نمی‌شود و انتظار در این دنیا نیست. وقتی کمی آرام می‌شود، سر صحبت را با او باز می‌کنم و او با جواب‌های کوتاه نشان می‌دهد که حوصله صحبت کردن ندارد و من هم سعی می‌کنم مصاحبه را زودتر تمام کنم.

خودت را معرفی می‌کنی؟

مینا.

چند ساله هستی؟

۲۵ سال.

اعتیاد داری؟

بله.

تحصیلات چقدر است؟

دانشجوی اخراجی هستم و در واقع دیپلم دارم.

کمی از خانواده‌ات بگو.

مادر، یک خواهر و یک برادر دارم و پدرم چند سال پیش فوت کرد.

ازدواج کردی؟

(با شنیدن این سؤال دوباره اشک از چشمانش سرازیر شد و به گریه افتاد. چند دقیقه صبر کردم تا آرام شود و سؤال دیگری را مطرح کردم تا از آن حال و هوا درآید.)

سابقه داری؟

خیر اولین بار است دستگیر می‌شوم.

به چه جرمی؟

اعتیاد و حمل مواد مخدر.

به چه موادی اعتیاد داری؟

شیشه و گل.

کمی از زندگی‌ات برایم تعریف کن.

از زندگی‌ام چه بگویم که همه‌اش اشتباه است و حسرت. من در خانواده‌ای معمولی به دنیا آمده و با خواهر و برادرم بزرگ شدم. خانواده صمیمی و گرمی بودیم و مشکلی نداشتیم تا این‌که چند سال پیش پدرم بر اثر بیماری

کبکی فوت کرد و زندگی روی سخت و بد خودش را به ما نشان داد. من آن موقع دانشجو بودم و چون فرزند بزرگ بودم، مجبور شدم در کنار درس خواندن سر کار هم بروم و کمک خرج خانواده باشم. مادر هم در منزل خیاطی می‌کرد و هرطور بود با هم مسائل اقتصادی را مدیریت می‌کردیم. خواستگار داشتم اما دل به ازدواج نمی‌دادم تا این‌که یکی از هم‌دانشگاهی‌هایم که خیلی وقت بود از من خواستگاری می‌کرد، خواسته‌اش را خیلی جدی مطرح کرد. من هم موضوع را با مادرم در میان گذاشتم و مادرم هم که مرا خیلی عاقل می‌دانست، به خودم سپرد و گفت هر تصمیمی بگیری من حرفی ندارم. سینا به بهانه این‌که سن پدر و مادرش زیاد است و در شهرستان هستند، تنها به خواستگاری‌ام آمد و من و مادرم هم پذیرفتیم و فقط دو بار تلفنی با خانمی صحبت کردیم که می‌گفت مادرش است و به این ترتیب رفت‌وآمد او به منزل ما شروع شد. از او بدم نمی‌آمد و علاقه‌ام به او کم‌کم بیشتر شد. بعد از چند ماه صیغه محرمیت خواندیم و با دوستانش بیرون و گردش و مهمانی می‌رفتیم. سینا و دوستانش و همسران آنها در مهمانی و دورهمی‌ها مشروب می‌خوردند و سیگار می‌کشیدند که بعد فهمیدم سیگار خالی نبوده و مواد داشته. سینا خیلی به من اصرار می‌کرد مثل بقیه سیگار بکشم و مشروب بخورم اما زیر بار نمی‌رفتم تا این‌که کم‌کم شروع به کشیدن سیگار کردم و در واقع بدون این‌که بدانم اولین قدم‌ها را برای معتاد شدن برداشتم. اوایل خیلی خوب بود و حس جدیدی را تجربه می‌کردم اما کم‌کم که مصرفم بالا رفت، فهمیدم معتاد شده‌ام اما کاری از دستم برنمی‌آمد، چون آن حال خوب را نمی‌خواستم با چیزی عوض کنم. در ضمن باید برای تهیه مواد بخشی از درآمد را هم می‌دادم.

مادرت پیگیر ازدواج‌تان نبود؟

چرا مادرم مدام از من و سینا زمان عقد و عروسی را می‌پرسید و جواب درستی نمی‌گرفت، چون هر دو غرق خوشگذرانی و اعتیاد بودیم. نگرانی را در چهره‌اش می‌دیدم

و حس می‌کردم اما انگار مغزم از کار افتاده بود.

خب بعد چه شد؟

سینا حواسش به خودش بود و به اندازه مصرف می‌کرد تا قیافه‌اش تابلو نشود اما من گرفتار شده بودم تا این‌که آن شب شوم رسیدم. منزل یکی از دوستان سینا بودیم و مواد مصرف کرده و در حال خودم نبودم. سینا مرا به اتاق برد و به من نزدیک شد و متأسفانه اتفاقی که نباید می‌افتاد، افتاد. از فردای آن روز سینا دیگر جواب تلفنم را نداد و سردرگم مانده بودم که چه کار کنم. یک طرف اعتیاد و بلایی که سرم آمده بود و طرف دیگر مادرم که باید طوری رفتار می‌کردم که متوجه قضیه نشود دنیا را برایم سیاه کرده بود.

چطور دستگیر شدی؟

معتاد شده بودم، از دانشگاه و کارم اخراج شده بودم و زندگی‌ام سیاه و نابود شده بود. مدتی حال روحی بسیار بدی داشتم، طوری که چند بار خواستم خودکشی کنم اما به خاطر مادرم پشیمان شدم، البته جراتش را هم نداشتم. برای تأمین هزینه زندگی و اعتیادم برخلاف میل مجبور شدم در حد جزئی خرید و فروش مواد انجام دهم. با یکی از دوستان سینا که قبلاً موادم را از او تهیه می‌کردم، شروع به کار کردم و برایش مواد جابه‌جا می‌کردم تا این‌که چند روز پیش توسط مأموران دستگیر شدم.

در پایان حرفی داری؟

حماقت کردم و زندگی آرام و خوبی را که داشتم به خاطر اعتماد به سینا از دست دادم و نمی‌دانم با بلاهایی که سرم آمده، چه آینده‌ای در انتظارم است. به خودم قول داده‌ام وقتی آزاد شدم، همه چیز را به شکل قبل برگردانم و از خدا می‌خواهم در این راه کمک کند. الان فقط نگران مادرم هستم. او طاقت این موضوع را ندارد و اگر بفهمد دق می‌کند. اگر بلایی سرش بیاید خودم را نمی‌بخشم.

دختر جوان دوباره و با شدت بیشتری شروع به گریه می‌کند و من هم ترجیح دادم او را تنها بگذارم.